

قطب‌نمای طنز

طنز مطلوب در رسانه ملی از نگاه فرزنانگان و فرهیختگان



اشاره

هنر، ابزاری رسا و کارآمد در ابلاغ پیام، و طنز، قالبی دلپذیر، زیبا و ممتاز در ارائه پیام است. در دنیای سرشار از رقابت نبردگون رسانه‌ها، اگر اهمیت چگونگی ایجاد ارتباط با مخاطبان و روش‌ها و شیوه‌های طراحی، ساخت و ارائه پیام‌های جذاب برای آنها، از اهمیت درونمایه و محتوای اصلی پیام‌های مدنظر افزون‌تر نباشد، از آن کمتر نیست. از این سبب است که دست‌اندرکاران برنامه‌ریز و برنامه‌ساز در رسانه‌های جمعی رادیو و تلویزیون، که رسانه‌هایی فراگیر در روزگار ما به‌شمار می‌آیند، در دستیابی به آرمان‌ها و اهداف خود گریزی از آن ندارند که اگر نگوییم بیشتر، که کمتر از محتوای پیام، به شکل، قالب و در کوتاه سخن، چگونگی پیام‌رسانی توجه کافی مبذول دارند.

به‌کارگیری طنز به مقوله هنری ارزشمند در بهبود و تسهیل این روند، منجر به آن می‌شود که برنامه‌های ارائه‌شده به صورتی سرگرم‌کننده، شادبخش و هدف‌دار در اختیار مخاطبان و در پیش روی جامعه قرار گیرند و با پرهیز از هرگونه تحقیر و توهین با لعابی دلپذیر و شیرین عرضه شوند تا نشان دهند در جایگاهی که نمی‌توان پیام‌های جدی و مستقیم منجر به آزرگی عرضه داشت، می‌توان با شوخ‌طبعی و لطیفه‌گویی منجر به آرامش، به ارائه آنها همت گماشت.

مرکز تحقیقات صداوسیما با تأمل در اهمیت و ضرورت به‌کارگیری چنین هنری ارزنده در روند برنامه‌ریزی‌ها و برنامه‌سازی‌های رسانه ملی، در سالیانی نه‌چندان دور (اسفند ۱۳۷۶) اقدام به برگزاری هم‌اندیشی «طنز در صداوسیما مطلوب» کرد تا با بهره‌گیری از آرا و اندیشه‌های فرزنانگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، بهتر و بیشتر با مفهوم حقیقی «طنز» آشنا و بر روش‌ها و شیوه‌های به‌کارگیری آن، مسلط شود.

گفتارهای پیش‌رو در چنین راستایی شایسته تأمل و توجه هستند که به ترتیب در آیین پایانی و آغازین هم‌اندیشی ارائه شده‌اند و سرشار از ظرایف و لطایف‌اند:

در تعریف طنز از نظر فقه اسلام حقیقت شرعی خاصی نداریم که در مقابل لغت و استعمالات عرف عام بگوییم یک اصطلاح خاصی داریم که طنز از نگاه فقه اسلامی چنین است. طنز همان است که در عرف به آن طنز گفته می‌شود.

و اما، طنز عبارت است از سخنی که با استفاده از استعاره و مبالغه و مجاز، حقیقت را بدون تلخی با لعاب شیرین به نحوی ظریف بیان می‌کند. مسلم است که تلخی مطلق نیست؛ بنابراین گاهی طنز برای آدم هوشیار تلخ‌تر از صراحت است. در کنایه هم می‌فرماید: «الکنایه ابلغ من التصریح». گاهی کنایه در رساندن مقصود خیلی رساتر و عمیق‌تر است؛ به‌ویژه در آن مراحل بالا در شخصیت‌هایی که از نظر علم و معرفت و دانش بالا هستند، هیچ‌وقت حسن و قبح را به‌طور مستقیم به همدیگر حواله نمی‌کنند. کنایه‌های بسیار عمیق و زیبا و هرچه عمیق‌تر و مهم‌تر در مثنوی آمده است. یک دلک با پادشاه شطرنج بازی می‌کرد، دفعه اول دلک برد، شاه او را زد، دفعه دوم هم همین‌طور؛ در دفعه سوم، وقتی که دلک برد، از ترس اینکه شاه او را کتک بزند، فرار کرد و گوشه‌ای در زیرزمین پیدا کرد که در آنجا نمد و لحاف بود، فوراً خوابید و آنها را به روی خود کشید و کلمه «شه‌شه» را که در آن دوران برنده بازی شطرنج می‌گفت، تکرار می‌کرد. شاه در تعقیب او وارد زیرزمین شد و دلک را زیر لحاف و نمد در حال تکرار آن کلمه یافت. شاه در حالی که با لگد به او می‌زد، پرسید: برای چه به اینجا آمدی و چه می‌گویی؟ دلک گفت: قربانت بروم، آمدم در زیر لحاف و نمد، حرف حق بگویم:

با چو تو خشم‌آور آتش سجاف

کی‌توان حق گفت جز زیر لحاف

اصل این قضیه هم در ادبیات و هم در محاورات خیلی زیاد است. گاهی هم واقعاً کارساز است. مثلاً وقتی کسی در حد شدیدی ممسک است، می‌گویند: «جناب حاتم»، «بفرمایید آقای حاتم طایی» یا مثلاً وقتی کسی سوادش خیلی خودمانی است، می‌گویند: «جناب فیلسوف بفرمایید».

خداوند در قرآن مجید در آیه شریفه

می‌فرماید: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ»؛ یعنی نتیجه اعمال خود را بچش؛ تو عزیز و کریمی، مقام تو خیلی بالاست. یعنی خودت را بالا تلقی می‌کردی. مرحوم علامه طباطبایی نیز همین‌طور معنا کرده است؛ یعنی تو که خود را چنین تلقی کرده بودی و عمرت را به باد فنا دادی و تباه کردی، عزیز کریم ذُق (بچش). بفرمایید! این نتیجه اعمال توست.

طنز ظرافتی دارد و ظرافتی که معنایی را به مخاطبان یا حتی یک جامعه القا می‌کند. از نظر ارزشیابی، مسلم است که شما هیچ‌کدام راضی نیستید کسی به شما طنز بگوید، چون درونش اهانت قطعی است، تلخی و اهانت در آن است. منتها یک دفعه هست که این اهانت حق است، اما بالاخره تلخ است و این بار طنز شما دلیل دارد.

محقق بسیار بزرگ، مرحوم میرزای نایینی (رحمه‌الله‌علیه) درباره افعال تقسیم‌بندی زیبایی دارد: یک قسم از افعال هستند که قبح و حسن آنها ذاتی است، مثل ظلم و عدل. قبح ظلم، ذاتی است و عوض نمی‌شود. حسن عدل، ذاتی است و عوض نمی‌شود. این یک قسم. قسم دوم، مقتضی حسن و قبح است، مثل راست و دروغ. راست، مقتضی حسن است ولی اگر از آن راست، ضرری به وجود بیاید، منتسب به قبح می‌شود. از نظر فقهی هم می‌شود گفت: این حرف راستی که شما زدید، حرام بود.

من اینجا کلامی را عرض کنم. این جمله که «دروغ مصلحت‌آمیز به ز راست فتنه‌انگیز است»، جنبه ادبی‌اش خوب است، ولی جنبه حقوقی و فقهی‌اش معلوم نیست، صحیح باشد. به جهت اینکه دروغ مصلحت‌آمیز یا دروغ فتنه‌برانداز، دروغی است که فتنه را از بین ببرد، نه اینکه مصلحت من اقتضا کرد من دروغ بگویم و این فتح باب شود و قبحی که دروغ در ذاتش مقتضی است، کم‌کم رنگش را مات کند؛ دیگر در جامعه اطمینان نمی‌ماند.

گاهی طنز مقتضی قبح است؛ یعنی همان قسم دوم است، مثل دروغ است که مقتضی قبح است. اگر عوارضی پیش بیاید، این دروغ باعث می‌شود که مثلاً عده‌ای که می‌خواستند به همدیگر صدمه جانی یا مالی یا حیثیتی بزنند، ما یک دروغ می‌گوییم و این فتنه را می‌خوابانیم. بسیار خوب، به قدری هم خوب است که واجب

می‌شود. از نظر فقهی به جهت اینکه در باب تراحم است، قانون حقوق و فقه اهم و مهم است. هر کدام اهم است، مقدم است. این خیلی روشن است و واقعاً از شاهکارهای حقوق و فقه و اصول اسلامی است و نباید تردید کرد.

قسم سوم مباحات است، ذاتاً نه مقتضی حسن است و نه مقتضی قبح. فرض بفرمایید که من یک لیوان در دست دارم و همین‌طور که دارم خدمتان صحبت می‌کنم، به‌طور عادی که دستم دارد یک کاری انجام می‌دهد، لیوان را تکان می‌دهم، نه قبحی دارد و نه حسنی و نه تابع انگیزه‌ها و هدف‌گیری‌هایی است. طنز، به نظر می‌رسد که قسم دوم باشد. شاید گاهی طنز از نظر تأثیر در درون انسان‌ها مثلاً از نظر ناراحتی و ناگواری‌هایی که ایجاد می‌کند، خیلی عمیق‌تر از [سخن] صریح باشد، همان‌طور که گاهی «الکنایه ابلغ من التصریح» شود. بنابراین ما باید برای طنز به دنبال مجوز بگردیم.

مطلب دیگری هم عرض بکنم، ما به حد کافی چوب الفاظ را می‌خوریم:

راه هموار است و زیرش دامها

قحطی معنا میان نامها

لفظها و نامها چون دامهاست

لفظ شیرین دیگ آب عمر ماست

در تاریخ ما به حد کافی در تنگنای الفاظیم و این که دلالت به معانی‌شان قراردادی است، تخلف اراده جدی از اراده استعمالی می‌دانیم. در بهترین درجه هم، ای‌بسا مقاصد حقیقی ما که الفاظ نتوانست آن را برساند و یا بالعکس، ما آنچه در ذهنمان از مجردات و یا از مطلق‌ها می‌گذرد، نمی‌توانیم به کمک الفاظ بیان کنیم. به هر حال الفاظ، داستانی است برای ما اولاد آدم.

بازیگری و تماشاگری ما درباره واقعیت‌ها را باید درنظر گرفت. به‌طور مثال، پنکه در حال حرکت سریع قطعاً دایره خواهد شد. نه! دایره نیست، ناتوانی ذهن است از تفکیک نقاط سه‌شاخه که به انسان می‌گویند، چه می‌بینید؟ می‌گویید، دایره می‌بینم. دایره نیست، درجهان عینی. یک بازیگری از این طرف داریم، الفاظ هم از آن طرف. شرط عقل این است که آنچه ما را از واقعیت‌ها دور می‌کند زیاد شیوع ندهیم. ما به حد کافی در مقابل واقعیت‌ها تخدیر می‌شویم، الفاظ به ما خیلی کمک نمی‌کند. این وسایل درک که در دست ماست، محدود است. ما درباره ارتباط با

واقعیت‌ها نقص داریم. دوچیز است که درک آن واسطه نمی‌خواهد، یکی علم حضوری و دیگری دریافت خداست؛ چه آنجا واسطه وجود ندارد. صاف روبه‌روی او هستیم با بقیه هرچه ما روبه‌رو می‌شویم واسطه می‌خواهد، هیچ جای تردید نیست، یا حواس یا دستگاه‌های ساخته دست و فکر بشر که خودش قدم بزرگی بوده است.

به هر حال با نظر به مجموع احتیاجات بشر از نظر تکاملی، به‌ویژه از نظر ارتباط محض یا واقعیت‌ها باید بگوییم که حد طنز کجاست؟ اگر احساس بکنیم به یک نفر طنز بگوییم آن راه کج که می‌رود، منحرف خواهد شد و راه راستی به او می‌آموزد، خیلی عالی است. حتی به قومی، به جمعی، به گروهی یک جمله طنزی بگوییم در او تأثیر خواهد کرد، عالی است. به شرطی که سکنجبین صفرا نیفزاید، چون گاهی هم صفرا می‌افزاید. طنز گاهی زندگی‌اش توی اعماق قلب طرف می‌رود؛ بنابراین خیلی باید در این باره محتاط بود مخصوصاً آقایان هنرمند ما. مثلاً در نوشته‌هایی شبیه به نوشته‌های صادق هدایت درباره حیات. «خود ما توی کاریکاتور هستیم، تو کاریکاتور را به توان دو نکن. بگذار ببینیم چه کار باید بکنیم».

اگر می‌خواهید فقط انسان‌ها را جلب کنید، بدون اینکه در نظر بگیریم به این انسان‌ها چه می‌خواهیم بدهیم، بسیار خوب اما اگر بخواهیم مقید باشیم، تعهد داشته باشیم به اینکه این انسان‌ها را با واقعیت‌ها روبه‌رو کنیم، بازبگری‌اش را کم کنیم. به نظر می‌رسد ما باید یک تجدیدنظری درباره اشاعه طنز بکنیم. اینکه عرض می‌کنم به این معنا نیست ممنوع باشد، (ذَقْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ). حتی پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) به حَسَّان بن ثابت فرموده که هجو کن آنها را، آنها ما را هجو کردند، مشرکان را هیچ مانعی نیست.

اگر کار ما این باشد که فقط و فقط مردم را بخندانیم، این درست نیست، مگر اینکه به اصطلاح امروزی‌ها سوژه موردنظر واقعاً شایسته تقبیح و اهانت باشد. این یک مسئله‌ای است فقط و فقط برای اینکه بخندانیم، درست نظیر اینکه حتی دروغ هم بگوییم. مثلاً بگوییم آقا او را می‌بینی چهار تا چشم داره. اگر این‌طور بخواهیم برای مردم وسیله خنده درست کنیم، من گمان می‌کنم مشکل خواهد شد، ما با مشکلات روبه‌رو خواهیم شد. به حد کافی عواملی که ما را با

واقعیت‌ها دقیقاً روبه‌رو کند، داریم.

اجازه بفرمایید که این مسئله مطرح شود که از نظر ارزشیابی توسعه طنز از نظر فنی کاربردی چه حد باشد. گاهی آدم می‌بیند که با یک طنز ممکن است طرف ناراحت هم بشود. اصلاً اگر شما با یک عبارت قشنگ و با یک شعر بسیار خوب می‌خواستید نهدی از منکر کنید، از زشتی‌ها او را بازدارید، مؤثرتر بود تا یک طنز به او بگویید. خیلی خب، حالا که این طوره، بفرمایید. این است که ما تعهد داریم آقایان، هنرمندان عزیزمان، هنرمندان عالی‌مقام ما تعهدشان خیلی بالاست.

مطلب دیگری هم که می‌خواهم عرض کنم این است که در روایات بسیار وارد شده که ادخال سُرور بر قلب برادران ایمانی مستحب است. خب، ادخال سُرور که با ادخال اندوه به قلب دیگری نمی‌شود. من می‌خواهم بخندم، یکی دیگر کفاره‌اش را بدهد، یکی دیگر هم ناراحتی‌اش را بکشد. بله این هم هست، گاهی زندگی ماشینی هم از ما مقداری خنده می‌خواهد. ما یک خورده بخندیم چون زندگی ماشینی اذیت می‌کند. حتی بعضی‌ها درباره بعضی از نوازندگی‌ها می‌گفتند: خب فلانی، چه باید کرد. باید بررسی کرد که موسیقی به ما چه می‌دهد و یا از ما چه می‌گیرد، اما بالاخره زندگی خشک ماشینی پدر ما را درآورده است، حالا بیاییم یک دامپ و دُمبی راه بیندازیم، عیبی ندارد، توجه فرمودید بعضی‌هاشان می‌گویند.

بحث فنی نیست، ان‌شاءالله سوءتفاهم نشود، بحث ارزشیابی‌هاست. ممکن است که یک نفر یک طنزی بگوید و از نظر ذوقی مساوی یک دیوان شعر باشد. بحث فن نیست، بحث سر این است که از این فن بسیار باعظمت می‌خواهیم چه نتیجه‌ای بگیریم. ادخال سرور در دل مؤمن خیلی خوب است، ولی نه به [قیمت] آبرو و حیثیت دیگران و نه به قیمت اهانت بر شخصیت دیگران و نه آن قدر افراط بشود که خدای نکرده داخل لُهو و لعب باشد. خوشی خوب است، تنوع خوب است و یک مقدار زندگی را تلطیف کردن، خوب است ولی آیا آدمی عمرش را در این بگذارد که صبح تا شام تمام کلماتش طنز باشد؟ من در نجف و قم خوب یاد می‌آید که چون گردش و تفریح نداشتیم گاهی با همدیگر مثلاً لطیفه‌ای می‌گفتیم، طنزی می‌گفتیم ولی احساس می‌کردیم که هر کسی یک مقداری افراط می‌کند از شائش کاسته می‌شود. این را

درست ما در نجف احساس می‌کردیم و در قم می‌دیدیم. آن‌طور اشخاص را جلوگیری می‌کردیم با سکوت، تحویل نمی‌گرفتیم یا نمی‌خندیدیم، وقتی می‌دیدیم این همان‌طور می‌خواهد عمرش را با این چیزها بگذرانند، ولی اگر کارمان این باشد که بنشینیم برای اینکه این عمر با این کوتاهی را با لُهو و لعب بگذرانیم. این هم باز یک مطلبی است که عرض کردم.

به هر حال، البته اگر طنز بیاید و همان‌طور که عرض کردم، ملاحظه مصالح را بکند و جلوگیری کند از بدی‌ها که گاهی واقعاً راه منحصر است، فقط یک قدرت لفظی می‌خواهد که بیاید و بگوید «ذَقْ». آقای عزیز و کریم، بچش! یا مثلاً آقای فلان یا خانم فلان. در این مواقع که عوارض، عوارض ثانوی و مفید و گاهی ضروری است، عیبی ندارد که از طنز استفاده بشود، چون اگر هم ناگوار است، اگر چه قبحی دارد، قبحش ذاتی و علت تامه قبح نیست. قابل تغییر و تبدیل؛ این از نظر فقهی، که خود من به این باور هستم که نظر شخصی من است و اگر بخواهم درباره طنز عمل کنم من به این عمل می‌کنم. روایتی هست که برخی به آن استدلال کرده‌اند؛ یعنی در این دنیا با اخم و گریه نمی‌شود زندگی کرد، خوب باید بخندیم، بسیار خوب؛ «اِنَّهُ هُوَ اَضْحَكُ وَ اَبْكِي وَ اِنَّهُ هُوَ اَمَاتٌ وَ اَحْيَا».

اگر بتوانیم این خنده‌ها را در مجرای نشاط درباره واقعیت‌ها و یا بهره‌برداری از واقعیت‌ها [بگوییم] که خیلی عالی [است] «اِنَّهُ هُوَ اَضْحَكُ وَ اَبْكِي وَ اِنَّهُ هُوَ اَمَاتٌ وَ اَحْيَا» - علی من ذالذی ابکی و اَضْحَكُ وَالذی اَمَاتَ وَ اَحْيَا وَ الذی اَمَرَهُ بِالْاَمْرِ» مبتنی است [خدا] خودش می‌گوید من می‌خندم شما را.

خنده از لطفت حکایت می‌کند

گریه از قهرت شکایت می‌کند

این دو پیغام مخالف در جهان

از یک دلبر روایت می‌کند

صددرصد درست است. همان‌طور که روزگار برای انسان عوامل اندوه می‌آورد، شادی‌ها هم باز از خداست، ولی نه اینکه تمام بشود به اهانت به دیگران، مگر آنکه واقعاً آن دیگری، خیلی دیگری باشد و اوضاعش خیلی ناچور باشد که راه، منحصر بشود به اینکه باید با طنز بیدارش کرد، و اگر فقط و فقط برای خنده باشد یا قراردادهای محاوره را طوری بگوید که مردم یک کمی خوشحال بشوند، چنانچه در این نمایش‌ها گاهی

در تلویزیون می‌بینید، اینها به همدیگر می‌گویند ولی خوب مسلماً قصد اهانت ندارند، این خوب است. این اشکال ندارد و خوب من هم می‌نشینم و گاهی هم نگاه می‌کنم و خستگی‌ام در می‌رود و جای تردید نیست. گاهی خیلی لطیف، مخصوصاً آن آقایان اصفهانی‌ها عالی می‌آیند میدان و کار می‌کنند. یک نفر گدایی را مجسم کرده بودند، گونی‌اش را درآورده بود و نان پاره‌ای جمع کرده بود و نشسته بود. یک دفعه شخص دیگری آمد بیرون سلام و احوالپرسی کرد. این در آن حال از گونی‌اش موبایل درآورد و با موبایل صحبت می‌کرد، و این خیلی عالی‌ه. بسیار عالی‌ه.

ملائی رومی می‌گوید:
من چو لب گویم لب دریا بود

من چولا گویم مراد آلا بود
وقتی افراد در یک صحنه بازی می‌کنند و به یکدیگر حرف‌هایی را می‌زنند که مرادشان جدی نیست، بلکه می‌خواهند مردم بخندند مردم نشاط پیدا کنند، اینها هم خیلی خوب است. هرچه ظرافت‌کاری‌های روانی در آن به کار رود، مفید است. من خودم می‌بینم که با این همه خستگی، گاهی از این چیزها که تماشا می‌کنم، خستگی‌ام در می‌رود. از این جهت اشکالی نیست.

باید کوشش شود که کلمه دروغ، مردم را به دروغ گفتن جری نکند. تجسم کنید چیز دیگری است. میرزاتقی‌خان امیرکبیر را شما هنرمندان به نمایش درآوردید و وقتی می‌بینیم که وارد حمام فین کاشان می‌شود، واقعاً آدم گریه‌اش می‌گیرد. در صورتی که میرزاتقی‌خان امیرکبیر نیست، همان رفیق سرکوجه است که با او دعوا هم داریم؛ اکبر آقاست، ولی فعلاً اینجا تجسم تجسیم میرزاتقی‌خان امیرکبیر است. این هم از اسرارآمیزترین وضع روانی ما انسان‌هاست که تا حالا اکثر روان‌شناسان معاصر وقت پیدا نکرده‌اند این را تفسیرش کنند که آدم هست را نیست تلقی کند و گریه کند بعد متأثر شود با این که می‌داند این میرزاتقی‌خان نیست. واقعاً مقداری به دنبالش بودیم که ببینیم چه تفسیری شده است. این چیست که واقعاً امیرکبیرش می‌کند و در حالت ناگواریش هم انسان گریه می‌کند یا مثلاً می‌خندد. با این تجسیم خیلی کارها می‌شود کرد. از این قدرت تجسیم خیلی استفاده‌ها می‌شود برد. در هنر سینما و در نمایش‌ها و نهایت امر محتوا چه باشد و هدف‌گیری‌ها چه باشد. در بعضی تعریف‌ها، من دیدم تجسیم نوعی فعالیت مغز

است. مگر ما گفتیم یک موش در مصاف پلنگ است! ما می‌دانیم فعالیت مغز است، تفسیرش کنید. در عین حالی که می‌داند میرزاتقی‌خان امیرکبیر نیست گریه می‌کند، به حال او فکر می‌کند که واقعاً میرزاتقی‌خان است. بحث خوبی درباره تجسیم.

مثلاً بهار (رحمت‌الله‌علیه) آن شاعر بسیار بزرگوار ما در ادبیات فارسی، نظرش را حجت می‌دانیم و واقعاً هم همین‌طور است و اگر یک اشکالی پیدا کنیم، در سبک‌شناسی این حرف را دارد، خوب می‌پذیریم. چون واقعاً در ادبیات فارسی حجت دارد و هیچ شوخی ندارد.
بهار از زبان روستایی‌های مشهد، تعبیراتی آورده که خنده‌دار است:

امشو در بهشت خدا و ایه پندری
ماهر عَرَسِ مَنِّ شُو آرایه پندری
او زهره که مگی خطری ماهره مخه
و از مُشتری بزهره خطر خواجه پندری
ماه تموم، یوسف و زهره کنج ابر
از پُوشت پرده چشم زلیخایه پندری
درست است که این شعر خنده دارد، اما از نظر حکمت الهی و معارف الهی این را شیوع بدهیم که هر کسی درباره مقامات عالی این جور مفاهیم را مطرح نکند یا نه، درست نیست که هنر باید طوری باشد که بر ما اضافه کند، از ما کم نکند. ما به طور طبیعی می‌خواهیم که هنر ما، طنزهای ما، ادبیات ما یک مقدار دستمان را بگیرد و ببرد بالا تا بتوانیم جوابگوی نسل‌های بعدی باشیم که از ما می‌خواهند راه تکامل را برای آنها آماده کنیم. به هر حال از نظر ادبی، ما حرفی نداریم. این شعر خیلی زیبا و بومی و محلی که واقعاً مجسم کرده که مردم درباره خدا چطور فکر می‌کنند اما اگر سر جمع حساب بکنیم، چه کار بکنیم این را به دست مردم بدهیم یا ندهیم، یا مثلاً گفتند: این ستاره‌ها چیست؟ گفت: تف سربالاست. با اینکه ملک‌الشعرا (رحمت‌الله‌علیه) معانی بسیار عالی درباره کیهان‌شناسی - و خیلی هم زیبا - دارد.

آیا ما همین‌طور بدون شرط بگوییم هنر برای هنر، طنز برای طنز؟ گمان نمی‌کنم. باید مجموع علوم انسانی و نیازهای انسانی را در نظر بگیریم تا بتوانیم آن‌شاءالله با توجه به نیازهای معنوی‌شان، از واقعیت‌ها منحرف نشویم.

ما به طور طبیعی می‌خواهیم که هنر ما، طنزهای ما، ادبیات ما یک مقدار دستمان را بگیرد و ببرد بالا تا بتوانیم جوابگوی نسل‌های بعدی باشیم که از ما می‌خواهند راه تکامل را برای آنها آماده کنیم.

آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی:
**انسان‌شناسی، رسانه‌شناسی و
زمان‌شناسی باشیم!**

ما وقتی می‌خواهیم خوب و بد را در امری مشخص کنیم، باید دستگاه‌هایی را که در آن کار می‌کنیم، مشخص کنیم، جهت را معین کنیم، هماهنگ با جهت، امتیاز مثبت دهیم و ناهماهنگ و مخالف با جهت امتیاز منفی دهیم. تا جهت تکاملی انسان مشخص نشود، خوب و بد معنا پیدا نمی‌کند. گاه ما خوب و بد را علی‌القاعده مشخص می‌کنیم. گاهی با نصّ و تعبد. در مسائل شرعی وقتی که بحث وظایف فردی مطرح است، تعبد به تنهایی کارساز است، وقتی بحث کار حکومتی و اجتماعی مطرح می‌شود حتماً بایستی در کنار تعبد، تعقل به کار گرفته شود. تعبد، چشم‌بسته برای حرکت موردی می‌تواند کافی باشد اما برای امر جریانی و برنامه‌ریزی که یک مسیر مستمر در پیش دارد، نیاز است که تعبد در قالب تعقل، ارزیابی و ابعادش شناخته شود تا زمینه‌ای برای برنامه‌ریزی فراهم شود.

در مسائل علمی - تجربی به این دلیل که چیزی که در تجربه آن هستیم در حوزه احاطه و تسلط ماست و ما بر آن محیط هستیم، کار دشوار نیست. به همین دلیل مسائلی که در حوزه علوم تجربی صرف کار می‌کند، هم از اختلاف‌نظرها دور می‌شود و هم برای انتقال به نظام‌ها سهل و آسان می‌شود. چرا؟ برای اینکه همه اطراف قضیه روشن است و مطالب به گویندگان نسبت داده نمی‌شود. موضوع و محمول یکدیگر را بدون نیاز نسبت‌دادن قضیه به قایل و صاحب نظریه پیدا می‌کنند. شما در علوم تجربی وقتی به احاطه و روشن شدن رسیدید، دیگر نمی‌گویید به قول فلانی این و به قول فلانی آن. قول از قائل مستقل می‌شود. هر چیزی را که کسی کشف کرد و شناخت، وقتی مطلب علمی شد از گوینده به عنوان احترام یاد می‌کنند نه از باب اعتبار و اعتماد و برای اینکه شنونده پذیرش داشته باشد. اما در علوم انسانی این‌طور نیست. در عین حالی که مطالب شاکله علمی دارد، زمینه تدریسی دارد، اما قول را با قایل ذکر می‌کنید؛ برای ارزش و اعتبار و اعتمادش. از این جهت می‌بینید در نظراتی که در علوم انسانی مطرح می‌شود، استغنا از قایل بسیار نادر است. همه جا در کنار قول، قایلش باید مطرح شود. علت چیست؟ به‌خاطر اینکه یک

طرف قضیه انسان است. هر چیزی که در حوزه علوم انسانی پیش می‌آید با فرض انسان چه باشد یا کیست قضا یا مطرح می‌شود و هر کسی درباره این موجود نامحدود نظری دارد و آنچه همه درباره انسان می‌گویند حدّ انسان نیست، حد گویندگان است و هرگز ادعا نمی‌کنند که آنچه درباره انسان می‌گویند، همان انسان است؛ آنچه که ما الان درباره انسان می‌گوییم آن چیزی است که تا امروز به آن رسیده‌ایم. از این جهت، بحث‌های علوم انسانی هرگز استاندارد نیست. هرگز در یکجا توقف نمی‌کند. معنای آن عدم توقف و هرج‌ومرج نیست، معنایش بی‌ضابطه و بی‌قاعد بودن نیست، بلکه معنایش ردّ توقف است. حرکت ادامه دارد. به این جهت بحثی را که ما می‌خواهیم درباره موضوعی مطرح کنیم که پای انسان در میان است، باید قبول کنیم که در آن مشاجراتی باشد، اختلاف‌نظرهایی باشد. هرکسی وارد این میدان می‌شود، باید خودش را برای شنیدن مطالب متعارض آماده کند. تعارض‌ها یکدیگر را می‌تراشند، شکل می‌دهند و نتیجه، شفافیت بیشتری می‌یابد و مطلب همیشه نسبی است. این یک بخش موضوعی است که کار می‌کنیم چون حوزه انسان است، از این جهت خود را باید آماده کنیم برای اینکه دستاورد ما آن چیزی است که در این لحظه می‌فهمیم.

در بحث دوم، قضیه هنر مطرح است. وقتی چیزی وارد حوزه علوم انسانی شد، پیچیده می‌شود و وقتی وارد هنر شد، پیچیده‌تر می‌شود. هنر با تعریفی که شما از انسان و تکامل انسان می‌کنید، زشت و زیبا، خوب و بد آن مطرح می‌شود. اگر دیدگاه شما از انسان تغییر کرد، بسیاری از زشت‌ها را زیبا خواهید دید و بسیاری از زیباها را زشت. چرا؟ چون فرض شما در رابطه با جهت تکاملی انسان دگرگون شده است. در جایگاه هنر، این نکته را باید تأکید کرد که محتوا وقتی ترقی می‌کند، قالب نمی‌تواند توقف کند. تبعیت قالب از محتوا به عنوان مسئله هنر مطرح می‌شود. اینکه بسیاری برای سخن خود قالب هنری پیدا می‌کنند، کار اختیاری و انتخابی نیست، بلکه قهری است. پدری فرزندش را که برای او بسیار دلبند است از دست می‌دهد، وقتی می‌خواهد ابراز تأثر و تحسّر کند، او که هیچ‌وقت شعر نمی‌گفت در این لحظه کلام موزونی بر زبانش جاری می‌شود. موزون شدن و هنری شدن کلام به دلیل

فشار محتواست. محتوا سوار کار و قالب مرکب است. شما در رانندگی در ماشین‌های خودکار که خودبه‌خود دنده عوض می‌کند، سرعت را بالا می‌برید، سرعت بالا دنده را به‌طور اتوماتیک بالا می‌برد. این دنده بالایی، دنده هنر است و دنده‌های پایین و سنگین مطالعات روزمره است. وقتی شما محتوای عظیمی را می‌خواهید منتقل کنید، قالب ضعیف، ظرفیت تحمل محتوای عظیم را ندارد. هنر به عنوان قالب برتر برای محتوای برتر است. زینب کبری (سلام‌الله‌علیها) جمله زیبایی در پاسخ به عبیدالله‌بن زیاد دارد. آن حضرت وقتی که وارد مجلس ابن‌زیاد شد، لباسش کهنه و مندرس بوده است. اگر ایشان مرد بود، مسئله لباسش را راویان به عنوان یک مطلب ذکر نمی‌کردند اما چون زن است، مسئله لباس را مطرح می‌کنند. این، دلیل انسان‌شناسانه دارد و دقیقاً تفاوت مرد و زن در اهمیت‌دادن به چیزی را نشان می‌دهد. حال با این لباس ایشان را آورده‌اند، اما بر اعصابش مسلط است و جلسه را اداره می‌کند. سنگین در گوشه‌ای نشسته و با این رفتار برخورد کرده است. عبیدالله خودش آدم پرجنبه و پخته‌ای است و از سران معمولی بنی‌امیه نیست. او فردی است که با یک جمعیت قلیل وارد کوفه شد و با دو سخنرانی کوفه را زیر و رو کرد. او با لشکر، کوفه را نگرفت، بلکه با هنر کوفه را گرفت. سخنرانی عبیدالله در مسجدی که پر از بیعت‌کنندگان با مسلم بودند، همه چیز را دگرگون کرد. او با لباس نانشناس به این مجلس آمد و در کنار کسانی که با دشمن او بیعت کرده بودند طوری صحبت کرد که مجلس را از هم پاشید. تهدیدات او، شمرده صحبت کردن او و قاطع سخن‌گفتن او، ربعی در آنها ایجاد کرد. این هنر گویندگان است، چه بد باشند و چه خوب. پدرش هم وقتی که شورش یمن را خوابانده بود به هنگام گزارش دادن بازگشت او خلیفه دوم در مجلس سران بود، به او گفتند «زیاد» آمده است. گفتند همین‌جا گزارش دهد. همه مسائل را در فاصله چند دقیقه به‌طور جامع و کامل بیان کرد و خلیفه دوم گفت: «لوکان ابو هذا قریشیاً لساق الارض بخشیه». پدر این فرد اگر از قریش بود، همه عرب را با یک چوب می‌رانند. این قدرت هنر در اداره مملکت است، قدرت هنر برای شکستن‌ها، قدرت هنر برای ایجاد رعب، قدرت هنر برای ستمکاران. وقتی

ستمکاران با یک قدرتی کار سخیف خود را پیش می‌برند، درستکاران نمی‌توانند بگویند ما از این اهرم بی‌نیازیم. این جایگاه اصلی صحبت من در طنز است.

«لا ینتشر الهدی الا من حیث تشر الضلال»
ببینید چگونه مردم را گمراه می‌کنند. بروید راه هدایت کردن مردم را پیدا کنید. آنها چگونه اغوا می‌کنند. راه‌های اغوا و اضلال را باید شناخت. آنها از هنر برای تهاجم فرهنگی چگونه بهره می‌گیرند. شما اگر بخواهید اهداف، اغراض و برنامه‌های سازنده و تکامل‌بخش خود را بدون توجه به اهرم‌هایی که امروزه در دنیا با آنها کار می‌شود، محقق کنید، حتماً شکست خواهید خورد. آن روز که خواستند چادر را از سر زنان بردارند و از عروسان جامعه عروسک بسازند، از آدم‌های جامعه آدمک درست کنند از هنر

می‌کند. راه کار بلد است. خلقت برای این برنامه و برنامه ضد آن، راه کار دارد که باید آنها را کشف کرد و استفاده کرد. (هم مخبر صادق نکته‌سنجانه انتخاب شده و هم ارباب عمائم‌ش).

برخورد او با به‌کاربردن «می‌جهنمیدند» واضح است که قصد استهزاگرفتن اعتقادات است و با «ابواب بهشت بسته می‌شد»، در یک سطح کمتری برخورد کرده است. در جمع‌بندی می‌گوید: آیین ز دست رفته‌ای را - با یک دوسه مشت گچ خریدند. می‌گوید: ببینید اینها چقدر آسیب‌پذیر بودند که با این کار آیینشان داشت از دست می‌رفت و برای برگشت آن آیین چه کار ساده‌ای کردند: با یک دو سه مشت گچ خریدند. حال آنان که می‌خواستند از حجاب دفاع کنند، شعر خود را بیاورند. این هنر برای ردّ هنر مقابل را بیاورید. شاعران زمان ما که درباره حجاب

وقتی شما
محتوای عظیمی
را می‌خواهید
منتقل کنید، قالب
ضعیف، ظرفیت
تحمل محتوای
عظیم را ندارد.
هنر به عنوان
قالب برتر برای
محتوای برتر
است.

شوریه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بیشترین استفاده را کردند. ایرج میرزا وقتی که رفته بودند یک تصویر مبتذل را پاک کنند، خود آنها را از جامعه جارو کرد:
برسر در کاروانسرای

تمثال زنی ز گچ بریدند
ارباب عمائم این خبر را
از مخبر صادقی شنیدند
ابواب بهشت بسته می‌شد

مردم همه می‌جهنمیدند
آیین ز دست رفته‌ای را
با یک دو سه مشت گچ خریدند
هنر او را ببینید که روی چه گروهی انگشت می‌گذارد و آنها را زشت می‌کند؛ یعنی سردارهای طرف مقابل را زیر مسلسل آتش‌بار خود درو

گفته‌اند، حرفشان را عرضه کنید و بعد ببینید علت کار در کجاست؟ ما اشعار در مدح حجاب داریم اما آیا خواندنی و هنری هست و کیفیت دارد! من از شما سؤال می‌کنم، آیا خوب است یک عده به عنوان فوتبالیست جمهوری اسلامی - که الان همه خوبند و متعهدند - به دلیل اینکه متدین و متشرعند اما بازی بلد نیستند، بروند با هنرمندان عالم مسابقه بدهند. نتیجه این مسابقه چه خواهد شد؟ مقابله تلویزیون شما با تلویزیون خارج، عیناً مثل یک تیم فوتبال با تیم فوتبال دیگر است. شما گاهی دو بازی می‌گذارید، یک بازی ببیننده دارد و بازی دیگر ببیننده ندارد، چرا؟ چون می‌گویند این بازی کیفیت ندارد. لذا نگاه نمی‌کنند. اگر می‌خواهید تلویزیون شما ببیننده

حائری شیرازی:

تعبد، چشم‌بسته
برای حرکت موردی
می‌تواند کافی باشد
اما برای امر جریانی
و برنامه‌ریزی که
یک مسیر مستمر
در پیش دارد، نیاز
است که تعبد در
قالب تعقل، ارزیابی
و ابعادش شناخته
شود تا زمینه‌ای
برای برنامه‌ریزی
فراهم شود.

داشته باشد، باید بتوانید تحت‌الشعاع قرار دهد و موقعیت خود را در جاذبه حفظ کند. شما الان دکانتان از برکت محدود کردن و مجاز نبودن و بسته‌بودن راه‌ها مشتری دارد و کارخانه‌تان رونق دارد عیناً مثل صنایع ما. اگر در گمرک‌های ما باز شود و نرده را از آنجا برداریم، میزان صنایع ما تا چه اندازه مشتری خواهد داشت؟ در محیط مسدود و محصور چه اندازه ما احساس نیاز به رقابت می‌کنیم تا زمینه‌های شکوفایی فراهم شود؟

در آنجا این عبیدالله که این تحول را در کوفه ایجاد کرد و خودش سخنران خبره‌ای است، پدرش سخنران معروفی است، وقتی زینب کبری (سلام‌الله علیها) صحبت کرد، تحسین کرد اما به سخن زهرآلودی گفت: «أَبُوها سَجَاعَةٌ وَ كَانُ أَبُوها سَجَاعَةً» زنی است که منظم حرف می‌زند و صحبتش وزن دارد، سجع و قافیه دارد، بلیغ و فصیح است و پدرش هم سجاع بود. زینب کبری (سلام‌الله علیها) جواب می‌دهد: هنرپردازی نیست: دلم آتش گرفته، سوز دارم، سخنم مرتب می‌شود.

چه زیبا رابطه محتوا با فرم را بیان می‌کند. می‌گوید این کار را عمدی نمی‌کنم، تصمیم نگرفته‌ام که مسجع صحبت کنم، کلام را موزون نکرده‌ام؛ محتوا، بی‌اختیار کلامم را موزون می‌کند. کلامم در اختیار سوز و گدازم است.

شاعر زمانی شعرش زیبا می‌شود، رمان‌نویس زمانی رمانش زیبا می‌شود که نه شعر را تصحیح کند نه برگردد و اصلاح کند. قلم که آمد، بر ندارد تا مطالب تمام شود. امام راحل در نوشتن، هنرمند غریبی است. کسانی که با او سروکار داشتند می‌گویند قلم را می‌گذارد و برمی‌دارد، خیلی به ندرت یک خط‌خوردگی در متن اولی که نوشتند دیده می‌شود و کلمات به هم مربوط است. علتش فوران محتواست. نمی‌گوید مگر وقتی که می‌خواهد از شدت فشار سخن، منفجر شود.

شما چگونه وقتی در ساکی لباس زیاد گذاشته‌اید، خودش زیپ را باز می‌کند، لازم نیست زیپ را بکشید و یا آن را ببندید. گاهی که انسان فشار و اندوه دارد، بدون اینکه مخاطب داشته باشد، صحبت می‌کند. حضرت علی (علیه‌السلام) به یارانش گفت: مخاطب ندارید و حرف‌هایی که دارید خطرناک است، سر در چاه کنید و حرف بزنید. چون ناچارید حرف بزنید و خطرناک است که صحبت کنید.

پس محتوا برای فرم و قالب، اساس است و اگر شما اینها را در لسان تابع و متغیر بیان می‌کنید، محتوا به‌عنوان متغیر و فرم و قالب به‌عنوان تابع. از این دید و از این زاویه به قالب‌ها نگاه کنید. ببینید ما قالب حماسی داریم برای مطالب جدی و جنگی. قالب مطایبه داریم برای مطالب بزمی و فکاهی. سعدی (علیه‌الرحمه) الگو و راهنمای خوبی است و فرد جامعی است، در هر زمینه‌ای که می‌خواهید. از این شخصیت بیشتر استفاده کنید و او را بیشتر مطرح کنید. زبان مردم ما در پنجاه سال قبل هنرمندانه‌تر از زبان امروز بود. امروز رقیق‌تر و دقیق‌تر در مسائل کار می‌کنند اما جلساتشان به‌خاطر زندگی ماشینی تا حدودی خشک است و زندگی ماشینی یک خشکی و خستگی را بر زندگی تحمیل می‌کند که رادیو و تلویزیون باید به فکر جبران آن قضیه باشند. حالت تر و تازگی به قضیه بدهند تا زمینه‌های روانی را کمتر کنند.

اما این نه به معنای دستکاری و حلال و حرام کردن خشکی و تلخی است و نه لازمه تر و تازگی؛ پاکداشتن روی اصول و نادیده‌انگاشتن حدود است. شما در مسئله طنز باید بین دو حد حرکت کنید؛ یکی اینکه حدود شرعی و دیگر اینکه ارزش انسان رعایت شود. قانون اسلام این است که به انسان‌هایی که استخفاف نمی‌کنند، استخفاف نشود، معنایش این است که استخفاف مطلقاً ممنوع مگر برای مستخفف یعنی تا کسی استخفاف را آغاز نکند، نباید مورد استخفاف قرار بگیرد.

ابرقدرت‌ها استخفاف می‌کنند و استخفاف آنها اشکال شرعی ندارد و شما اگر با طنز آنها را استخفاف کنید، مسئله‌ای نیست. زبان استخفاف نسبت به مؤمن ممنوع است. دین اسلام استخفاف می‌کند نسبت به متعدی. کسانی که حدود او را به بازی می‌گیرند، می‌گوید: وَلَيْشَهْدَ عَذَابَهَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ». در ملاءم تنبیه کنید، این تنبیه در ملاءم استخفاف است اما به دلیل اینکه طرف، استخفاف کرده است، استخفاف می‌کند. استخفاف مستخفف می‌کند. اینجا برای مسئله استخفاف چراغ سبز دارید. بسیاری بر این مسئله هستند که شخصیت فردی افراد را از شخصیت اجتماعی آنها جدا می‌بینند و در مورد شخصیت اجتماعی، آزادی عملی را نسبت به برخورد با آنها می‌پذیرند که در وضعیت فردی، آن را قبول نمی‌کنند. مطلب بر این اساس

گفتارها برگرفته از منبع زیر هستند:
- فصلنامه پژوهش و سنجش (۱۳۷۷). شماره‌های
۱۳ و ۱۴: ۲۹-۷.

قرآن در زمانی آمد که مردم با هنر و فصاحت و بلاغت صحبت نمی‌کردند. قرآن گفت: با هم مسابقه می‌دهیم شما حرف نامربوط هر چه دارید بزنید اما زیبا و گیرا. من هم حرف سنجیده خود را زیبا و گیرا می‌زنم. در زیبایی و گیرایی این دو مسابقه بدهند. اسلام هیچ‌وقت نگفت که در محتوا با شما مسابقه می‌دهم، آنها که اهل محتوا نبودند فقط در فرم آنها را شکست داد. فقط زیبایی قرآن کار آنها را به جنگ با قرآن کشید، آنها حاضر بودند که زن و بچه خود را به گشتن بدهند اما نتوانستند از این کتابی که صدوچهارده سوره دارد و سوره‌هایی دارد که چندین صفحه است، یک سوره یک سطر را عرضه کنند.

جهان ما با زبان هنر با ما صحبت می‌کند. خواب، یک بیان هنرمندانه است برای تذکری که به انسان می‌دهند و تابلویی است که در آن با انسان حرف می‌زنند. بدون حرف‌زدن، حرف می‌زنند. این زبان مذهب شماسست. زبان مذهب شما می‌گوید مطالب عالی را بدون سخن گفتن می‌توان بیان نمود. «قَالَ الْمَلِكُ أَيُّ أَرَى سَبَّحَ بَقَرَاتِ سَمَانَ يَا كَلْبُهَا سَبَّحَ عَجَافٍ وَ سَبَّحَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أَخْرَ يَابِسَاتٍ»: در خواب هیچ‌کس به من حرف نزد، فقط دیدم که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه خشک و هفت خوشه تر دیدم، چهارده سال آینده، وضع کل عالم را، در این تصویر بیان کرده است.

به هر جهت نمی‌توانیم بگوییم که خواب تابلوی هنری نیست. آن محتوا را بدون ذکر مطلبی گویا قرار داده است. دینی که خواب را قبول دارد و خواب، صددرصد تابلو هنرمندانه است، دینی که بیانش بیان هنری بوده و در میدان هنر جنگیده و پیروز شده است، دینی که می‌خواهد در عالم به‌عنوان یک دین جامع کار کند اما اگر ما بخواهیم فرازهای هنری را از آن سلب کنیم، طبیعتاً جاذبه‌ای را که باید داشته باشد، از او دریغ داشته‌ایم.

توفیق برادران و خواهران عزیز را در رعایت دو موضوع؛ یکی اهمیت به مسئله تعقل برای اینکه در جامعه ما کارهای قابل اجرا و قابل قبول باشد و دیگری تعبد برای اینکه جامعه قابل قبول برای دین و شرع باشد، خواهانم و تأکید می‌کنم رعایت تعبد را برای قابل‌بودن کارها در فردا و امروز پیش خدا و اهمیت تعقل برای قابل‌بودن نزد اهل عالم.

است که اگر کسی مسئولیتی را قبول کرد باید قبول کند که در بعضی موارد با او این‌طور برخورد می‌شود. این نرخ شاه عباسی، شغل اوست. این را تا حدودی گوینده قبول کرده است. چرا؟ چون می‌داند وقتی کسی مسئول شد، کسی است که در جامعه روی پشت‌بام نشسته است، هر حرکتی از او را تمام کسانی که در حیاط منزل نشسته‌اند، مشاهده می‌کنند. آنهايي که در حیاط هستند هر کس پنج یا شش نفر دیگر را می‌بیند اما آنهايي که در بالا هستند، همه آنها را می‌بینند و طبیعتاً خرده‌گیری‌هایی نسبت به آنها انجام می‌شود اما باز باید حدود و لوازم را در نظر گرفت.

مطلب دیگر این است که ما با طنز می‌توانیم کارهای مثبتی انجام دهیم. دشمن ما همیشه یک مسئله کوچک را بزرگ می‌کند تا مردم را از جا تکان دهد و انفجاری در جامعه ایجاد کند. توقعات مردم از مسئولان به صورت یک گاز سمی در اذهان آنها آماده انفجار است. شما با این گاز سمی چه می‌خواهید بکنید، آیا همان کاری که با گازهای چاه‌های نفت انجام می‌دهید؟! آیا نمی‌خواهید اینجا آن کار را انجام دهید؟ در چاه‌های نفتی اگر شعله را نزدیک گاز فعال قرار ندهید، آن گاز محیط اطراف را کُشنده می‌کند اما وقتی که شعله را نزدیک به آن کردیم، کار شعله این است که گاز فعال را به گاز خنثی تبدیل می‌کند و حالت کُشنده‌گی آن را می‌گیرد. نشن آن گاز می‌تواند کُشنده باشد اما شعله‌ای که به آن زدید خطر را برطرف می‌کند. شما برخی مسائل مثل گرانی را اگر در قالب شعری، فکاهی و تفسیری مطرح می‌کنید، آن کسی که از این امر رنج می‌برد از مسئله خنده‌اش می‌گیرد. شما با این کار، گاز سمی را به گاز خنثی تبدیل کرده‌اید. اگر این کار را نکنید به دلیل اینکه عالم، یک عالم جدی است دیگران این کار را می‌کنند و گاز خنثی را تبدیل به گاز سمی می‌کنند و به‌طور مرتب با فرستنده‌هایشان با شما می‌جنگند و شما در مصاف جنگ با دیگران هستید. سلاحی را به کار می‌برند و شما ناچارید در مقابل مسلح، مسلح باشید. در مقابل مسلح به سلاح دوربرد، مسلح به سلاح دوربرد باشید. اگر ما فکر کنیم که جواب سینما را می‌توانیم با موعظه و نصیحت و حرف عادی بدهیم، یا سینما را نشناخته‌ایم یا انسان را نشناخته‌ایم و یا زمان را نشناخته‌ایم. اگر ما فکر می‌کنیم جواب هنر را به غیر هنر می‌شود داد، باید تردید کنیم در بحث اولی که از قرآن آمد: